

شهرناز

داستان ادبی اخلاقی و تاریخی
اثر...

یحیی دولت آبادی

تهران

سنه ۱۳۰۵

شهرناز ، داستان ادبی ، اخلاقی و تاریخی - یحیی دولت آبادی

- تهران - امید فردا - ۱۳۹۴

شابک : 978-964-8698-67-1

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

موضوع : داستان های فارسی - داستان های اخلاقی

رده بندی کنگره : ۱۳۹۴ ش ۹۷۸/د ۲ PIR

رده بندی دیویی : ۳/۶۲ ۸۵

شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۰۹۴۷۸

انتشارات امید فردا

شهرناز

داستان ادبی اخلاقی و تاریخی

چاپ اول : ۱۳۹۵

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

قیمت : ۱۵۰۰۰ تومان

نشانی : تهران - میدان انقلاب - ابتدای خ آزادی - پستی : ۱۵۱۵

جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵

تلفکس : ۶۶۹۱۳۵۶۸ تلفن : ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۴۹۵۷۵

www.omidefarda.net info@omidefarda.net

فهرست مطالب

۷	دربار یحیی دولت‌آبادی
	فصل اول:
۲۱	وَم شَه باز و زندگانی او
	فصل دوم:
۲۷	خواستگاری
	فصل سوم:
۳۷	مقدمات زناشویی
	فصل چهارم:
۴۵	عقد و عروسی
	فصل پنجم:
۵۵	انقلاب احوال
	فصل ششم:
۶۱	مصاحبت دانا
	فصل هفتم:
۷۱	دنباله گفتگو و نتیجه
	فصل هشتم:
۸۳	بروز اختلاف
	فصل نهم:
۹۳	اندیشه‌ها و عروسی‌خانه
	فصل دهم:
۱۰۳	عروسی دهاتیان
	فصل یازدهم:
۱۰۹	(نزهت و صحبت)
	فصل دوازدهم:
۱۱۹	مقدمات جدائی
	فصل سیزدهم:
۱۲۹	جدائی
	فصل چهاردهم:
۱۳۹	دل‌بستگی تازه
	فصل پانزدهم:
۱۴۹	خوشحالی و انتظار
	فصل شانزدهم:
۱۵۹	رسیدن به آرزو
	فصل هفدهم:
۱۶۵	مسافرت با نتیجه
	فصل هجدهم:
۱۷۵	دولت دهقانی و خوشبختی
	فصل نوزدهم:
۱۸۵	«شهرناز و مرگ پدر»

فصل بیستم:	
به میهمانی رفتن و میهمانی نمودن شهرناز	۱۹۳
فصل بیست و یکم:	
دوباره شوهر نمودن شهرناز	۲۰۱
فصل بیست و دوم:	
دو حادثه مهم	۲۰۹
فصل بیست و سوم:	
رقابت و انقلاب سریع	۲۱۹
فصل بیست و چهارم:	
مرگ مادر و زناشویی ناچاری	۲۲۹
فصل بیست و پنجم:	
رقابت کار شهرناز	۲۴۱

www.ketab.ir

درباره یحیی دولت‌آبادی

حاج میرزا سید یحیی دولت‌آبادی (۱۳۱۸ - ۱۲۴۱ خورشیدی) شاعر، خوشنویس، نویسنده، رفایع مشروطیت و پس از مشروطیت و از مؤسسان نهادهای نوین آموزشی در ایران چو آنجناب معارف مدرسه سادات بوده است. وی از جمله رجال سیاسی عصر مشروطه و دوران پس از آن تا اوایل حکومت رضا شاه به شمار می‌آید و پست‌های سیاسی چون چندبار دبیر هیئت‌های مجلس شورای ملی را در مقاطع متعدد تجربه کرد. وی پس از مرگ صبح ازل رهبری ازان را پذیرفت.

زندگی‌نامه

یحیی دولت‌آبادی در سال ۱۲۴۱ خورشیدی در دولت‌آباد اصفهان به دنیا آمد. پدرش حاج سید میرزا هادی دولت‌آبادی از مجتهدین مؤثر محلی و رهبر شاخه ازلی بابیه در ایران بود. او نماینده صبح ازل در ایران بود.

آموزش گاه‌به‌گاه مکتب‌خانه‌ای اثری منفی بر یحیی جان گذاشت. این اثر بعدتر در مدرسه صدر در اصفهان و مدرسه معتمدالدوله در نجف عراق که او در سال ۱۲۹۰ قمری / ۱۸۷۳ میلادی در آنجا به پدرش پیوست بیشتر شد. ابتدا در نجف بر میلی او به محیط محافظه‌کار روحانیت و مقررات سرکوبگرانه آن افزوده. پس از بازگشت خانواده به اصفهان در ۱۸۷۷ / ۱۲۹۴ یحیی شاهد درگیر بودن پدرش با برخی از علای با نفوذ، مشهورتر از همه محمدباقر نجفی اصفهانی و پسرش محمدتقی مشهور به آقا نجفی، از یک‌سو و مسعود میرزا ظل‌السلطان شاهزاده قدرتمند حاکم بر اصفهان از سوی دیگر، در منازعه بسیار پیچیده بر سر کنترل شهر، بود. میرزا هادی که تعلق بابی او با هر نوع تقیه‌ننگی پنهان نشدنی شمرده می‌شد، قادر شد ابتدا با حمایت ضمنی از ظل‌السلطان که امیدوار بود سلطه آقا نجفی بر شهر را تضعیف کند، پایگاهی مردمی در

اصفهان بسازد. به هرحال هادی به زودی از سوی نجفی به عنوان مرتد تکفیر شد که باعث تشویق ظل السلطان به اجرای طرح‌های طمع‌گرانه خود برای غصب زمین‌های پدر یحیی شد. یحیی که منفور شده بود، با وجود تلاش برای فاصله گرفتن از فرقه رقیب بهایی بین بابیان که رهبری در تبعیدش او را به طور پیوسته آزار می‌داد، ادامه اقامت در اصفهان را روزه‌روز خطرناک‌تر یافت. یحیی پس از یک سال و نیم تبعید خودخواسته در تهران و مشهد، در نتیجه تکفیر از سوی علما، در ۱۲۹۹/۱۸۸۲ به اصفهان برگشت و با تحصیل‌کردگان آنجا مکرراً رفت‌وآمد کرد. مواجهه‌ای با خطیب نادر بابی، شیخ محمد منشادی یزدی بر او و دو نفر دیگر که به‌دتر حامی انقلاب مشروطه بودند، یعنی نصرالله بهشتی (بع‌دتر ملک المتکلمین) و جمال‌الدین واعظ اصفهان، اثرگذار بود. یحیی تحت تأثیر میرزا آقاخان کرمانی که در آن زمان از استان خود به آنجا بازگشته بود قرار گرفت. مشرب و گفتار روشنفکرانه آقاخان که تلفیق گراندیشه مدرنیسم و علوم حقیقه بود مدلی شد برای یحیی آموزنده.

میرزا یحیی بین ۱۳۰۳/۱۸۸۶ تا ۱۳۰۶/۱۸۸۸ پس از تکفیر مجدد که تا حدی فرمان نبردی از علما و ظل السلطان آن ابراز بیخت، از اصفهان برای دومین بار اخراج شد. او به مدت کوتاهی به حلب رفت و سپس به عتبات برگشت و یک سال در درس فقه میرزا حسن شیرازی شرکت کرد و سپس از طریق اسکندریه و قاهره به حج رفت و در سال ۱۳۰۴/۱۸۸۷ از طریق بوشهر بازگشت. و از اخبار در خصوص دور جدید سرکوب بابیان در اصفهان او را مجبور کرد به امانت عتبات برگردد. او نهایتاً در ۱۳۰۶/۱۸۸۸ به اصفهان برگشت ولی نتوانست آنجا ماند. حیی و پدرش به فرمان ناصرالدین‌شاه در پایتخت اقامت گزیدند و در آنجا وزیر میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان را محافظ خویش یافتند. یحیی در تهران به اعضای اشرف الماطی آموزش داد. او ضمن شرکت در دروس فقیه برجسته میرزا حسن آشتیانی، احتمالاً منظور دور کردن ظن به ارتداد بابی از خود، فرصت یافت تا از نزدیک قدرت‌فزاينده علما در زمانه ناآرامی سیاسی را مشاهده کند. او هنگامی که یک جمع عصبانی به‌طور موقت در جریان اعتراض علیه انحصار تنباکو توسط رژیم به در سلطنتی حمله کردند، حضور داشت. در همین زمان علاقه به خرد ناب موجب نزدیکی او به میرزا ابوالحسن جلوه،

فیلسوف پیشروی آن زمان شد. هیچ‌یک از این فعالیت‌ها باعث التیام بحران اخلاقی که او در این زمان از سر می‌گذراند نشد، بحرانی تشدید شده بر اثر آزار فزاینده، مصادره املاک خانوادگی و کاهش درآمد.

قرنطینه اجتماعی اعمال‌شده بر یحیی به دلیل پیوندهای با بیش نهایتاً در دوران حکومت مظفرالدین شاه پایان یافت. در ۱۳۱۴/۱۸۹۷ میرزا علی خان امین‌الدوله به‌عنوان صدراعظم منصوب شد که یحیی را تشویق کرد این درس پدرش را عوض کند: «طبق مایحتاج زمان، در جهت کنش‌های بنیادینی حرکت کن که بتواند ترقی، توسعه و آزادی کشور را بیاورد.» او گرچه عضوی از علما باقی ماند، ایجاد مدارس سکولار و پیشبرد آموزش مدرن را در ده سال بعد تمرکز توجه او را به همراه داشت که شاید پرثمرترین دوره فعالیت او باشد. او یکی از اعضای مؤسس انجمن معارف که از سوی امین‌الدوله در ۱۲۸۹/۱۳۱۰ بدین سمت منصوب شد، در کار به همراه محمود خان احتشام السلطنه، اریستوکرات، جاع ولی تندخو، میرزا حسن رشیدی مصمم ولی سخت‌گیر و دیگران بصیرت و ابتکار ارق‌العاده‌ای به همراه آورد. دولت‌آبادی در خاطراتش شاید دستاوردهای خوب و بیش از حد گزارش کرده باشد و از رقبایش بیش از حد انتقاد کرده باشد، ولی با این وجود باید او را با پیگیری بودنش در تأسیس مدارس نوین و آماده‌سازی اولین کتب درسی و برنامه‌ریزی مدارس ابتدایی اعتبار دارد. احتشام السلطنه او را همکاری صدیق که خود را فخر می‌کند توصیف کرده که هرگز دچار «خودخواهی مفرط و خودپسندی و بی‌اندازه‌بودن یحیی» در ۱۳۱۶/۱۸۹۹ مدرسه متبرکه سادات را که وقف آموزش بچه‌های سیدهای تبریز به تأسیس کرد. او با ترویج آموزش مدرن بین این گروه نه تنها آموزش سنتی را چالش کشید بلکه تلاش کرد دانش‌آموزان را به صورت یک طبقه‌ای شکل دهد که به عنوان «طلاب» آموزش‌دیده در مدارس سنتی رقابت کند. او همچنین تا حدی مسئول ایجاد «مدرسه دیگر بود، ادب، کمالیه و دانش‌ولی این درگیری منجر به جدال‌های شخصی و ته کشیدن دارایی‌هایش شد.

وقایع منتهی به انقلاب مشروطه فصل جدید در زندگی یحیی دولت‌آبادی و برادر کوچک‌ترش علی محمد گشود. آنان در میان اولین اعضای حلقه‌ای کوچک ولی اثر

گذار از معتقدین ازلی بودند که جمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المکلمین را نیز شامل می‌شد. یحیی به‌طور هم‌زمان پیوندهای دوستانه‌ای با شمس‌الدین بیگ، سفیر عثمانی که امیدوار بود همدلی او جنبش مشروطه‌خواهی در ایران را برانگیزد، برقرار کرد. در جریان اعتراض مهم علما در حرم شاه عبدالعظیم که نهایتاً منجر به صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ شد یحیی در نقش دلال سیاسی بین جناح اصلاح‌گرا به رهبری عبدالله بهبهانی و دولت عین‌الدوله را ایفا می‌کرد. بنا به شرح خود ر از آن وقایع، او نخستین کسی بود که در درخواست‌های ارسال‌شده از سوی علما درخواستی کلی مبنی بر «اصلاح در تمام امور» را گنجاند که بدون آن جذابیت چندانی نداشت. این اصل زودی توسط او و همکارانش به‌عنوان اساسی برای ایجاد دیوان عدالت و مشعرت خانه ملی درآمد تا قانون مساوات در همه بخش‌های ایران اجرا شود. هیچ‌یک از این راه‌ها به هیچ نحو در جو مخالف آن روز بدیع نبود.

به سبب مخالفت ظل‌الدولان با پدرش همراه خانواده از اصفهان به عتبات مهاجرت کرد و پس از بازگشت به ایران در تهران و با حمایت امین سلطان ساکن شدند و او ناگزیر وارد سیاست شد.

در سال ۱۳۰۹ به تهران آمد. به یی سادات و ادب را بنیان نهاد. وی با توجه به تحصیلاتش در مکتب‌خانه‌ها و شناخت آن‌ها از نزدیک، در تأسیس مدارس جدید کوشش فراوان نمود و برای آموزش و پرورش در ایران زحمات‌های فراوان کشید که تأسیسات مدارس، مدیریت و نوشتن و نشر کتب در سبب ابتدایی از آن جمله هستند. بعد از خلع محمدعلی شاه در دوره دوم مجلس از طرف مجلس کرمان به مجلس رفت. در جنگ اول همانند بسیاری از رجال دیگر کشور مهاجرت کرد. دوره پنجم مجدداً نماینده مجلس شد و در همین مجلس یکی از پنج نماینده‌ای بود که با اراض قاجاریه و پیدایش سلطنت پهلوی، به دلیل واژه از ایجاد دیکتاتوری جدید مخالفت کرد. سال‌ها ساکن اروپا بود و در تمام مدتی که در اروپا زندگی می‌کرد سرپرستی محصلین ایرانی آن دوران را از جانب وزارت فرهنگ وقت به عهده داشت.

به همراه دیگر مبارزان در مشروطه و ملی کردن نظام ایران قدم‌های فراوان برداشت. زندگی پر از فراز و نشیب داشت که در کتاب حیات یحیی به قلم آورد. ازجمله دیگر

آثار مشهور او می‌توان به شهرناز اشاره کرد که ازجمله نخستین رمان‌هایی فارسی به حساب می‌آید. وی هم‌چنین دایی همایون صنعتی زاده نویسنده و کارآفرین ایرانی است. او خوشنویسی زبردست بوده و در نستعلیق مهارت داشته و از شاگردان میرزا غلام‌رضا اصفهانی بود. علاوه بر فارسی و عربی، به زبان فرانسه نیز مسلط بود و فرهنگ غرب را می‌شناخت.

مذهب: آئین

وقایع متعددی به انقلاب مشروطه فصل جدیدی در زندگی یحیی دولت‌آبادی و برادر کوچک‌ترش علی‌محمد گشود. آنان در میان اولین اعضای حلقه‌ای کوچک ولی اثرگذار از معتقدین آیین بودایی که جمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المتکلمین را نیز شامل می‌شد. افکار سیاسی محمد مرشادی یزدی که گفته می‌شد از شاخه ازلی است در او و جمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المتکلمین تأثیر داشته است.

پیش زمینه مذهبی و نقش پدر یحیی دولت‌آبادی در سلسله مراتب ازلی در بین محافل حکومتی و روحانیت تهران نامشده بود و این اغلب برای او مشکل ایجاد می‌کرد و مجبور می‌شد با چهارسای باز و بی‌پاسی دوستی کند تا تحت حفاظت باشد. حامیان و هواداران اصلی او از مردان جوان مدرن تحصیل‌کرده طبقات بالا بودند که در نظراتش درباره آموزش با او شریک بودند.

میرزا یحیی نمونه مهمی از کتمان عمدی هویت زرتشتی مخفی بود. حیات یحیی، حسب حال مفصل او، نکات مهمی در خصوص نقش فعلی اثرگذار ولی کوچک ازلی بابی ارائه می‌کند. یحیی و برادرش طی یک تصمیم روش‌گراست، بزرگ، هویت بابی خویش را نه تنها در مناصب انقلابی بلکه در شرح زندگی غربی نیز پنهانی بیشتر از پدرشان پنهان کردند. از آنجاکه رسم شیعی تقیه در آموزه‌های بابی مرسوم بود و در بین ازلیان به‌طور گسترده اجرا می‌شد، این دو برادر امیدوار بودند با عمل به رسم شیعی در بین اکثریت جمعیت بیشتر پذیرفته شوند.

استمرار او در حفظ یک هویت مخفی بابی باوجود تلاش برای همسان‌سازی شدن در حکومت لیبرال زمان خودش بود که بزرگ‌ترین مشکل را برای موفقیت سیاسی او ایجاد کرد. گرچه او در چهار جلد خاطراتش هرگز به بابی بودنش اشاره نکرد، حرفه او

نشان‌دهنده موانع نیرومندی است که فرهنگ عمده سیاسی بر سر راه اصلاح‌طلبان با اندیشه‌ای متفاوت با اندیشه مرسوم قرار می‌داد. در چشم علما هیچ‌کس بهتر از دولت‌آبادی نماد ذات بدعت‌آمیز مدرنیته نبود، باوجوداینکه او همواره سعی بر حفظ ظاهر اسلامی‌اش داشت.

از بین همه گروه‌های درگیر در انقلاب مشروطه، تشخیص هویت این‌چنینی ازلیان بابی از همه سخت‌تر بود. مورخین معمولاً بدون مطالعه ایده‌ها، تاکتیک‌ها و اهداف بابی آن‌ها به ذکر مشارکت‌هایشان در مشروطیت می‌پرداختند. منابع معیار فارسی، ندرتاً گرایش مذهبی بابیانی را که در انقلاب مشارکت کردند، به رسمیت شناختند. صبح ازل، میرزا یحیی دولت‌آبادی را به‌عنوان جانشین خود پس از مرگ و رهبر جامعه ازلی برگمارد. [در خصوص میزان درگیر بودن او در سازمان‌دهی فرقه به‌طور فعال شواهد اندکی وجود دارد. میرزا یحیی چیز زیادی درباره موضوعات ازلی ننوشت. نقش یک اصلاح‌گر سکولار را به‌جای یک رهبر مذهبی برگزید و بابیت ازلی در زمانی نه‌چندان طولانی اثرگذاری خود را از دست داد.

تشکیک در بابی بودن دولت‌آبادی

یحیی دولت‌آبادی در کتاب حالت حجب می‌نویسد:

در زمان حکومت ظل‌السلطان در صفهان و قبولیت و مرجعیت عامه شیخ محمد تقی نجفی و مخالفت آن‌ها با پدرم و صرفیت تجارت بردارم علی محمد با یک تاجر بابی، باعث این اتهام شد. در آن موقع ظل‌السلطان را صاحب اموال و املاک مردم و آقا نجفی به‌واسطه حفظ موقعیت مذهبی خود دیگران را به اتهام بابی بودن از میدان به در می‌کردند. امین‌السلطان به‌طور مزاح گفته بود: در اصفهان ملاک حاجی میرزا هادی بابی شده است.

داستان بابی و ازلی بودن دولت‌آبادی‌ها که در عهد قاجار همه‌جا پیچیده می‌شد بنا بر اقوال متواتر در اصل، ساخته و پرداخته ظل‌السلطان است، زیرا او هم‌چون پدرش روحانیون نوگرا را که با حکومت همکاری نمی‌کردند، با چنین اتهاماتی منزوی می‌ساخت.

حسین لنکرانی نماینده دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و فعال سیاسی دوره قاجاریه، پهلوی اول، پهلوی دوم نیز می‌گوید: در اوایل دوره رضاخان روزی بر میرزا

یحیی دولت‌آبادی وارد شدم. کتاب نهج البلاغه را در برابر خود گشوده بود و دو زانو روی آن خم شده و مطالعه می‌کرد. من که رسیدم سر برداشتم و زمانی که به من نگریست دیدم چشمانش از گریه سرخ و اشک‌بار است.

حسین مکی در خاطرات خود اشاره می‌کند که در دوران صبح ازلی بایان در ایران گسترش و حضور داشتند اما پس از چندی تعدادشان به شدت کاهش یافت؛ و نهایتاً همان‌گونه که مک اوین در ایرانیکا اشاره می‌کند عملاً خاتمه یافتند.

پس به چرایی این اضمحلال مکی به مطالبی که از نزدیکان به بایان دریافت کرده ساره می‌کند میرزا یحیی معروف به صبح ازل تا زنده بود ازلی‌ها فعالیت و پیروانی داشتند ولی پس از درگذشت میرزا یحیی با این‌که شنیده می‌شد که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی زعمای ازلی است، مع‌هذا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشد و از بین رفتند و این خود معایر وجود آورد که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شود؛ و اگر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیرکبیر در پاریس سخنرانی جامع کرده و آن را در پاریس به چاپ رسانیده؟ تا این‌که آقای غلام‌رضا آگاه که از بازرگانان سرافراز صناعی می‌باشند این معما را حل نموده علل از بین رفتن ازلی‌ها را برای نگارنده ذکر کردند:

در تابستان ۱۳۱۴ از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نماینده به نمایشگاه بروکسل بلژیک رفتم. آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی از پیروانی محصلین در اروپا استعفا نموده و بیکار بود و باخانم و یک صبیاهش در بروکسل و در یک اتاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب می‌دانست و هر فرصتی فعالیت‌های راجع به دین اسلام به فرانسه و عربی و فارسی می‌نوشت؛ و در هر محفلی مذهبی می‌شد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ می‌نمود... باری از پس از مراجعت به ایران به تهران رفتم و با مرحوم حاجی علی‌اکبر صنعتی زاده (پدر صنعتی زاده کرمانی) دوست صمیمی صنعتی هم بین مردم مشهور به ازلی بود. در یکی از ملاقات صنعتی گفت: من ازلی مذهب بودم. صبح ازل نامه به هر کس می‌نوشت دو رونوشت آن را هم می‌فرستاد تهران و ولایات پیش دو نفر از مریدها.

نامه آخری به آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نوشت که من می‌میرم و شما وصی

و جانشین من هستید و دو رونوشت دیگر هم برای دیگران فرستاد. نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت کرد. سران ازلی تهران جمع شدیم رفتیم پیش آقای حاجی میرزا یحیی که شما به رونوشت نامه آقا، جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهارم، همه را دعوت کرد منزلش در اتاقی روی فرش نشستیم. کلیه ۴۳ نفر سران ازلی ایران بودیم. گفت آقایان دست از من بردارید. گفتیم به موجب دست خط صبح ازل شما جانشین ایشان هستید. گفت اصل نامه هم پیش من است. گفتیم شما باید دستور بدهید. گفت: من می‌ترسم دستورهایی که می‌دهم عمل نکنید. گفتیم عمل می‌کنیم. گفت قسم بخورید. هر ۳ نفر قسم خوردیم که هر چه شما دستور بدهید جانی، مالا و ناموسا عمل می‌کنیم. گفت بیاید بیعت کردیم. یکی یکی رفتیم دست به دست ایشان دادیم و بیعت کردیم و نشستیم... گفت این ساعت تا دستور ثانوی همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر کار شیعه مذهب انجام می‌دهند از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد می‌کنند باید از دست من عمل کنید تا دستور ثانوی که همه مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت حالا... ال است که پیرو مذهب شیعه هستیم و هنوز دستور دیگری نداده است. بعد از آن یک سال هم آقای میرزا یحیی دولت‌آبادی به ایران آمد. یک سال هم در ایران بود و در آبان ۱۳۱۸ هجری قمری فوت نمود و مرحوم صنعتی هم مجلس ترحیم دولت‌آبادی را در مسجد جامع کرمان برگزار نمود.

آن وقت فهمیدم که مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که در بروکسل شب و روز برای اسلام تبلیغ می‌کرد مسلمان به تمام می‌شده و اگر اول عمر ازلی شده... بعداً فهمیده اشتباه کرده فرقه ازلی را به طور آرام و بدون سر و صدا و بانیت پاک و سالم برداشته و مذهب تشیع را اختیار نموده؛ و قسمی رفتار کرده که یک نفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند.

ابوالقاسم افغان از مورخان بهایی به نقل از سید محمد علی جمال‌الدین رزنو شنیده که هنگامی که میرزا یحیی ازل در قبرس وفات نمود حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در رزنو بود. به او پیشنهاد کردند که جانشین ازل و زعامت ازلی‌ها را قبول کند و به قبرس برود ولی او نپذیرفت و قبول نکرد و به تهران مراجعت نمود.

درباره رمان شهرناز چنان که از دیباچه آن برمی‌آید - در سنه هزار و سیصد و

سی و پنج، در ایام دوری نگارنده از ایران به واسطه انقلاب بزرگ جنگ عمومی، در گوشه «پرا» ی قسطنطنیه نوشته شده و نویسنده مدت هفتاد روز وقت اندوهناک خود را به نگارش آن گذرانیده است.

نویسنده مدعی است که شهرناز داستانی است که به حقیقت گذشته و به صورت افسانه نگارش یافته و حتی بعضی از اشخاص اساسی این داستان در هنگام نگارش آن هنوز در قید حیات بوده‌اند و بسیاری از حکایت‌های این داستان را به گوش خود از زبان آنان شنیده و «شهرناز» عروس داستان را در سن پنجاه سالگی به چشم خود دیده و بر بدبختی‌های او افسوس خورده است.

معلوم نیست که این پیش‌درآمد واقعیت دارد یا نویسنده خواسته است، چنان‌که نویسندگان رمان، ی‌ا داستانی است، علاقه خوانندگان را بیشتر جلب کند.

در این داستان تأثیر مستقیم رمان‌های احساساتی ترک به‌خوبی نمایان است، جز این‌که نویسنده در کار خویش توفیق زیاد نداشته و نتوانسته است آن را به نمونه و سرمشق خود نزدیک سازد. صحنه‌ها و مجالسم غاراً ساختگی و غیرطبیعی است و کاراکتر اشخاص به‌درستی مشخص نشده است. داستان بسیار طولانی و پیچیده است. نویسنده در ضمن مطلب زیاده حاشیه می‌رود و تفصیلات زائد می‌دهد که نه تنها هماهنگی وقایع را به هم می‌زند، بلکه گاهی کار را به پرچانگی می‌کشد. یانات، ورودراز «دلارا خانم» درباره طرز تشکیل خانواده و تأمین سعادت زن و شوهر که معلوم نیست این زن عادی از یک خانواده ایرانی و در آن روزگار تاریک پر از جهل و نادانی این همه معلومات درست و حسابی را از کجا آموخته و اظهارات مفصل «هوشنگ» بیست و دو ساله درباره احساس مفاد بی که از این کار تولید می‌شود و انتقاد او از طرز معیشت و آزادی مفرط اروپاییان و «لاخرم مواعظ طولانی و مکرر خود نویسنده به هر بهانه و دستاویزی در خلال داستان، بند وصله‌ای ناجوری در سطر کتاب به چشم می‌خورد.

طبیعی‌ترین قسمت رمان همان مراحل اولیه آن یعنی شرح ازدواج «شهرناز» با «هوشنگ» و حوادثی است که منجر به طلاق و تفرقه آن دو و وصلت مجدد «هوشنگ» با یک دختر روستایی می‌شود.

مردی جوان با دختری جوان‌تر از خود ازدواج می‌کند. عروس و داماد پیش از

ازدواج همدیگر را ندیده و نمی‌شناختند. داماد مردی است نجیب و آبرو دوست و دختر به زیبایی و ثروت خود مغرور. خانواده عروس بر خانواده داماد برتری دارد و با شرایطی که پیش کشیده، داماد همیشه خود را نزد آنان مدیون و شرمند می‌یابد و پیوسته در اندیشه است که چگونه شانه خود را از زیر این بار سنگین برهاند. پیداست که چنین ازدواجی نمی‌تواند دوام کند و خواننده به «هوشنگ» حق می‌دهد که اسباب تحصیل مأموریت در یک نقطه دوردست سرحدی را فراهم و بعد از چندی خود را از آن اسیری و گرفتاری رها سازد. تا اینجا سیر داستان عادی و طبیعی است و چنین مردی در زندگی بسیار اتفاق می‌افتد؛ اما قسمت دوم داستان یعنی سرگذشت «شهرناز» از طلاق گرفتن از شوهر تا پایان کار او بسیار ناجور و ناپخته است.

«دارا» شوهر دوم «شهرناز» شخصاً به دیدن مادر عروس می‌رود و در همان مجلس اول با «شهرناز» اطلاق و انگشتی نامزدی را در انگشت، او می‌کند. نویسنده که متوجه خلاف رسم عرف بردن این صحنه است، در حاشیه کتاب بیهوده می‌کوشد تا به نحوی جریان را توجیه کند.

«دارا» شوهر دوم شهرناز جوانی است دارای تمام محسنات ولی قمارباز. «شهرناز» او را برخلاف شوهر اولش، دوست دارد و خودش را به جان می‌کشد؛ اما نظامی سالخورده پر فکر و نیرنگی به نام «فیروز» که به شانه پدری شهرناز رفت و آمد می‌کند و از مدت‌ها پیش به «شهرناز» نظر دارد، در میان زن و شوهر نفوذ می‌کند و سرانجام موجب می‌شود که «دارا»، چون خود را در پیشگاه «شهرناز» گنه‌کار و خوار و خفیف می‌بیند از زن و خانه و زندگانی و همه چیز چشم بپوشد و درصدد برآید که شایسته شهرناز را به درجه‌ای از خود مکدر سازد که او درخواست طلاق و جدایی کند و برای رسیدن این مقصود تدبیر عجیبی می‌اندیشد که از مردی با آن صفات بعید است، یعنی تصمیم می‌گیرد تا در خوابگاه زن خود را دیگری خلوت کند، آن‌هم موقعی که اطمینان دارد که زنت سرخاسته رسیده؛ اما همین مرد پس از جدایی از «شهرناز» و رفتن به شهر دیگر آب‌رفته را به جوی باز می‌آورد و دست از قماربازی می‌کشد و می‌کوشد تا رشته پیوند گسسته را گره زند! برای خواننده این سؤال پیش می‌آید که چرا این کار را پیش از جدایی نکرده است.

به علاوه «شهرناز» دختر یک خانواده متدین و سرشناس که زمانی به حرمسرای شاه

راه داشته و از خود ملکه نوازش‌ها دیده، چطور قادر نیست که از رفت‌وآمد فیروز - مرد بیگانه‌ای که هیچ‌گونه سمت و نسبتی با او ندارد - جلوگیری کند. این شخص با محو کردن خط «شهرناز» و نوشتن مطالب دیگر وکالت‌نامه می‌سازد و «خداداد» صاحب مسند شرع به استناد آن، ساده‌لوحانه عقد نکاح جاری می‌کند و «شهرناز» بی آن‌که کوچک‌ترین مخالفتی از خود بروز دهد به چنین عمل خدعه آمیزی تن می‌دهد و «دارا»، با جای اهنمایی و همراهی در فسخ چنین عقدی، به او توصیه می‌کند که با «فیروز» بسازد و بسر ببرد...

در رة حوادث از روز ازدواج اجباری «شهرناز» در بیست‌وشش سالگی یا «فیروز» تا روزی که سر و ساز و به پنجاه‌وپنج رسیده، رمان اطلاعات زیادی به خواننده نمی‌دهد، همین‌طور می‌ماند که در این مدت طولانی «فیروز» مثل یک نوکر محرم در خانه «شهرناز» به سر برده، ثروت و دارایی او را به سودای سود به باد داده و عاقبت ناسازگار و بدزبان و شسته و خانه‌نشین، شب و روز موی دماغ او گشته است و هنگامی که نویسنده این مدت نزدیک به سی سال را به قول خود درهم و دوباره قدم به خانه امیرزاده «شهرناز» می‌گذارد، می‌بیند هم چیز و همه‌کس را ازدست‌داده و تنها و بی‌کس در انتظار مرگ نشسته است.